

باسمہ تعالیٰ

پاسخ بہ تمام

شبیہات احکام

پاسخ به تمام شبهات احکام

اشاره

آنچه در پی می‌خوانید بررسی لزوم عمل به احکام بدون در نظر گرفتن علت آن است و در واقع می‌توان آن را « پاسخ به تمام شبهات در فروع دین » نامید.

لزوم تحقیق در اصول

از نگاه اسلامی اعتقاد به اصول عقاید باید در گرو تفکر و تحقیق باشد و در همه رساله‌های توضیح‌المسائل نیز آمده است که: « عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد. »^۱

شهید مطهری در این خصوص فرموده است:

از جمله اموری که باید بشر را در آنها آزاد گذاشت رشد فکری است. اگر به مردم در مسائلی که باید در آنها فکر کنند - از ترس این که مبادا اشتباه کنند - به هر طریقی آزادی فکری ندهیم یا روح‌شان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبادا فکر کنی که اگر فکر کنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید به سر در آتش جهنم فرو می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود.^۲

۱. مسئله شماره یک تمام رساله‌های توضیح‌المسائل که البته ممکن است در عبارت کمی متفاوت باشد ولی محتوا یکی است.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۱

آیا اسلام یا هر نیروی دیگری می‌تواند بگوید بشر حق تفکر ندارد؟ نه، این عملی است لازم و واجب و لازمه‌ی بشریت است. اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی تفکر داده است بلکه یکی از واجبات و یکی از عبادت‌ها در اسلام تفکر است.^۱

در اسلام اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری همین است. اسلام می‌گوید اصول عقاید را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی‌پذیریم. یعنی جناب‌عالی باید موحد باشی، خداشناس باشی؛ اما چرا خداشناس باشم، به چه دلیل؟ می‌گوید دلیلش را خودت باید بفهمی، این یک مسئله علمی است، یک مسئله فکری و عقلی است. همین‌طور که به یک دانش‌آموز می‌گویند این مسئله حساب را خودت باید بروی حل کنی، من حل کنم به درد نمی‌خورد، آن وقت به درد می‌خورد که این مسئله را خودت حل کنی.

از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در حدود معینی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است، پیغمبرانی داری، قرآن از جانب خدا نازل شده است، پیغمبر از جانب خداست، عقلاً بر تو واجب است.^۲

سؤال کردن در مسائل اصول دین، امر واجب و لازمی است. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال می‌کردند، از علی علیه‌السلام سؤال می‌کردند، از سایر ائمه اطهار سؤال می‌کردند، زیاد هم سؤال می‌کردند و آن‌ها هم جواب می‌دادند. این کتاب‌های احتجاجاتی که ما داریم (و غیر آن‌ها) نشان می‌دهد در زمینه اصول دین در اسلام چه قدر حق آزادی بیان و حق آزادی سؤال داده شده است. تا وقتی که انسان روحش، روح تحقیق و کاوش است و انگیزه‌اش به‌واقع تحقیق و کاوش و فکر کردن

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۶۹

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۰

است، اسلام می‌گوید بیا فکر کن، هر چه بیشتر فکر و سؤال کنی، هر چه بیشتر برایت شک پیدا شود، در نهایت امر بیشتر به حقیقت می‌رسی، بیشتر به واقعیت می‌رسی.^۱

دینی که از مردم در اصول خود تحقیق می‌خواهد (و تحقیق یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل) خواه ناخواه برای مردم آزادی فکری قائل است. [اسلام] می‌گوید اصلاً من از تو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که در آن فکر نکرده‌ای و منطقت را به کار نینداخته‌ای نمی‌پذیرم، نبوت و معادی را که تو از راه رشد فکری انتخاب نکرده‌ای و به آن نرسیده‌ای من از تو نمی‌پذیرم. پس ناچار به مردم آزادی تفکر می‌دهد. مردم را از راه روح‌شان هرگز نمی‌ترساند، نمی‌گوید مبادا در فلان مسئله فکر کنی که این، وسوسه شیطان است.

در این زمینه احادیث زیادی هست، از آن جمله است این حدیث که پیغمبر اکرم فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است؛^۲ یکی از آن‌ها این است:

«الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ»

یعنی یکی از چیزهایی که امت مرا هرگز به خاطر آن معذب نخواهند کرد این است

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۱

۲. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا لَنَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَنَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسَةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدَ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ - نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان توانائی ندارند، آنچه بناخواه (و زور) بر آن وادار شوند، فال بد، وسوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (و رشک بردن) در صورتی که به‌زبان یا دست آشکار نشود.

الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص ۴۶۳

البته این روایت با عبارت «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي...» با تفاوت بسیار اندک نیز نقل شده است. این روایت معروف به «حدیث رفع» است و فقها به تفصیل درباره این حدیث سخن گفته‌اند.

که انسان درباره‌ی خلقت، خدا و جهان فکر کند و وساوسی در دلش پیدا شود. مادام که او در حال تحقیق و جست‌وجوست، هرچه از این شک‌ها در دلش پیدا شود، خدا او را معذب نمی‌کند و آن را گناه نمی‌شمارد.^۱

در حدیث معروفی است^۲ که یک عرب بدوی آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ! هَلَكْتُ» تباہ شدم.

پیغمبر اکرم فوری مقصود او را درک کرد، فرمود: فهمیدم چه می‌خواهی بگویی، لابد می‌گویی شیطان آمد به تو گفت: مَنْ خَلَقَكَ؟ تو هم در جوابش گفتی که مرا خدا آفریده است. شیطان گفت: مَنْ خَلَقَهُ؟ خدا را کی آفریده است؟ تو دیگر نتوانستی جواب بدهی.

گفت: یا رسول الله! همین است.

پیغمبر فرمود: ذَاكَ مَحْضُ الْإِيمَانِ.

(عجبا!) فرمود: چرا تو فکر کردی که هلاک شدی؟! این عین ایمان است؛

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكْتُ! فَقَالَ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَتَاكَ الْخَبِيثُ فَقَالَ لَكَ: مَنْ خَلَقَكَ؟ فَقُلْتَ: اللَّهُ، فَقَالَ لَكَ: اللَّهُ مَنْ خَلَقَهُ؟ فَقَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَكَانَ كَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكَ وَاللَّهِ مَحْضُ الْإِيمَانِ - مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! هلاک شدم. پیامبر به او فرمود: آن خبیث (شیطان) به سراغ تو آمد و گفت: چه کسی تو را آفریده است؟ و تو گفتی: خدا و او گفت: خدا را چه کسی آفریده است؟ مرد عرض کرد: آری، سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت، مطلب همین گونه است [که می‌فرمایید]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به خدا سوگند که این ایمان محض است.» الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲ ص ۴۲۵

یعنی همین تو را به ایمان واقعی می‌رساند، این تازه اول مطلب است. چنین فکری که در روح تو پیدا شد، این شک که پیدا شد [باید برای رفع آن تلاش کنی]. شک منزل بدی است ولی معبر خوب و لازمی است. زمانی بد است که تو در همین منزل بمانی. شیطان به تو گفت: تو را چه کسی خلق کرده است؟ گفتی: خدا. گفت: خدا را چه کسی خلق کرده؟ گفتی: دیگر نمی‌دانم، بعد هم سر جایست نشستی. این، شک تنبل‌هاست، هلاکت است. اما تو که چنین آدمی هستی که وقتی چنین شک و وسوسه‌ای در تو پیدا شد در خانه ننشستی، از مردم هم رودربایستی نکردی و نگفتی که اگر من به مردم بگویم چنین شکی کرده‌ام می‌گویند پس تو ایمانت کامل نیست، معلوم می‌شود که یک حس و طلبی در تو هست که فوری آمدی نزد پیغمبرت سؤال کنی که اگر من چنین شکی پیدا کردم چه کنم؟ آیا این شک را با یک عمل رد کنم یا با یک فکر؟ این عین ایمان است.^۱

پایان فرمایش آیت‌الله شهید مرتضی مطهری

حد واجب تحقیق

البته حد واجب تحقیق همان مقداری است که برای انسان در پذیرش این اصول یقین حاصل شود. اگرچه مطالعه و تحقیق در این موضوعات هرچه بیشتر باشد مطلوب‌تر است.

به بیان دیگر انسان مسلمان باید اصول دین را از راه تحقیق به‌دست آورد یعنی برای خودش دلایلی داشته باشد تا در توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد به یقین برسد و ملاک، رسیدن به یقین است هر چند دلایلی که او آنها را قبول می‌کند بسیار ساده باشد.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

برای عمل نیازی به دلیل نیست

پس اگر کسی پس از تحقیق، خداوند را با همه‌ی صفاتش - که همگی بی‌نهایت است - پذیرفت (اعمّ از عدل، حکمت، علم، قدرت، مهربانی، و...) و قبول کرد که خداوند پیامبر و امامان را برای هدایت بشر فرستاده و به آن‌ها علمی از جانب خود داده است و کتاب قرآن کلام خداوند است که هیچ‌گونه دخل و تصرف و تحریفی در آن صورت نگرفته است، و پس از این جهان در جهانی دیگر باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشیم؛ دیگر برای اطاعت از دستورات خداوند - که به وسیله پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام به ما ابلاغ شده است - نیازی به ارائه دلیل نخواهد داشت.

یعنی وقتی خداوند را با تمام صفاتش شناخت - و دانست که او حکیم، عالم، قادر، مهربان، عادل، شنوا و بینا و... مطلق است - و تمام دستوراتش بر اساس همین صفاتش می‌باشد و در نتیجه هر دستوری که بدهد به نفع بندگان خواهد بود؛ برای اطاعت امر این مولا، به دنبال دلیل و اثبات خوبی دستور نخواهد بود.

به بیان دیگر کسانی که پایه توحید و اصول عقاید خود را محکم ساخته‌اند تردیدی نخواهند داشت که تمام احکام و مقررات و دستوره‌ای اسلامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خدا آورده است، دارای مصالح و فوایدی می‌باشد. چنین افرادی همیشه در صدد پیروی از دستوره‌ای الهی هستند و دانستن و ندانستن جزئیات فلسفه احکام، در روحیه و عمل آن‌ها اثری نخواهد داشت.

همچنین احکام و مقررات دینی نسخه‌هایی است که پیامبران الهی و پیشوایان دین از طرف خدا برای بشر آورده‌اند تا سعادت و خوشبختی آنان را از هر جهت تأمین نمایند. بدیهی است وقتی اعتقاد داشته باشیم که احکام از علم بی‌پایان خدا سرچشمه گرفته و به حکمت و لطف و مهربانی خدا ایمان داشته باشیم، نیز بدانیم که پیامبران خدا در تبلیغ و رساندن احکام به هیچ‌نحو گرفتار خطا و لغزشی نمی‌شوند، یعنی به

معصوم بودن آنها معتقد باشیم؛ در این صورت با کمال جدیت و بدون هیچ اضطراب در عمل کردن به دستورهای دینی می‌کوشیم و هیچ نیازی نمی‌بینیم از خصوصیات فلسفه احکام و مقرراتی که قرار داده شده است سؤال نماییم، زیرا می‌دانیم هر چه مقرر شده به خیر و صلاح ما بوده و انبیای الهی در بیان احکام اشتباهی نکرده‌اند.

« وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ — هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد». (احزاب/۳۶)

چند نکته

۱- آن چه نیازمند دقت و تأمل است این که: علت اساسی همه‌ی احکام اطاعت از مولی است. کسی شک ندارد که بنده باید از مولا اطاعت کند و از فرمان او سرپیچی نکند. این نوع نگاه به تعبد از فرامین الهی تعبیر می‌شود که قاعده‌ای عقلی و عقلایی است. و به تعبیری دلیل انجام بایدها و نبایدها اطاعت از خداست و آن چه به جز این از دلایل احکام شمرده می‌شود اغلب حکمت‌های آن است و دلیل نیست. و یک حکم ممکن است صدها حکمت داشته باشد ولی دلیل اصلی تنها یکی است و آن اطاعت از مولاست.

به عبارت دیگر. پس از قبول اصول، در فروع باید تقلید کرد و برای انجام اعمال دانستن دلیل و فلسفه احکام ضروری نیست، ولی دانستن حکمت‌های انجام اعمال از این نظر که یقین انسان را افزایش داده و به استحکام پایه‌های ایمان کمک می‌کند، مفید است.

نکته این جا است که اگر ما بندگی خالق مهربان و حکیم خود را پذیرفتیم، دیگر چون چرای ما در حکم او جای ندارد. البته بعد از تعبد در مقابل اوامر و نواهی الهی، دانستن فلسفه احکام مهم است، چرا که این آشنایی باعث دین‌داری همراه با بصیرت

می‌شود که بسی ارزش‌مندتر و استوارتر است.^۱

مثال: خوردن گوشت خوک حرام است^۲ و امروزه متوجه شده‌اند که گوشت خوک دارای اشکالاتی است که با پختن هم از بین نمی‌رود و حکمت نخوردن گوشت خوک وجود ضررهایی است که مصرف آن برای انسان دارد ولی دلیل نخوردن آن اجرای دستور خداوند است و اگر روزی در علم توانستند این اشکالات را از بین ببرند باز هم خوردن گوشت خوک حرام است چون دستور خداوند است. و یا اگر گوشت خوک بهترین گوشت عالم و پاک و طاهر بود باز هم چون دستور خداوند بر حرمت آن است، خوردنش حرام بود.^۳

۱. محدث بزرگ شیعی صدوق (علیه‌الرحمة)؛ با تألیف «علل الشرایع» سعی کرده است که روایاتی را جمع‌آوری کند که به بحث از علل و فلسفه احکام می‌پردازد.

۲. الف) **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ** - خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. بقره/۱۷۳
 ب) **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَ...** - بر شما حرام شده است گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و... - مائده/۳

ج) **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ** - بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی‌یابم؛ به جز این که مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک - که این‌ها همه پلیدند - یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بریدن، نام غیر خدا [نام بت‌ها] بر آن برده شده است (انعام/۱۴۵)

د) **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ** - خداوند، تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده‌اند، بر شما حرام کرده است. نحل/۱۱۵

۳. در انتهای مقاله به حکمت‌های حرام بودن گوشت خوک اشاره شده است.

درباره‌ی مثالی که به آن اشاره شد توجه به این نکته نیز مهم است که ممکن است همان‌طور که هزار و چهارصد سال طول کشید تا این اشکال برای بشر روشن شود، اشکالات دیگری وجود داشته باشد که در آینده و هزار سال بعد مشخص شود. چون دستور خداوند بر اساس علم مطلق و بی‌نهایت اوست و علم ما اندک و اکتسابی است و بر اساس تجربیات و آزمایش به دست می‌آید.

۲- شاهدیم که هرچه پیشرفت علم و تأملات فکری بیشتر می‌شود، جهل بشر بیشتر آشکار می‌گردد و قوانین ساخت بشر، همواره دست‌خوش تغییر و تحول است و هنوز بسیاری از مجهولات بشر برای او کشف نشده است و همه این‌ها به دلیل محدودیت انسان‌ها در همه اعصار و زمان‌ها است و این که انسان محدود نمی‌تواند به مصالح و مفاسد واقعی خود پی‌برد. به عبارت دیگر کشف مصالح و مفاسد - به‌ویژه در جزئیات و مصادیق - بسیار مشکل است. چون:

اول: نیازمند داشتن امکانات وسیع، در ابعاد مختلف علمی است.

و دوم: بشر هر قدر از نظر علم و صنعت پیشرفت کند، باز معلومات او در برابر مجهولاتش، قطره‌ای است در برابر دریا.

قرآن نیز می‌فرماید: « وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً - جز اندکی از دانش به شما داده نشده است. » (اسراء/ ۸۵)

۳- خدای متعال ما را آفرید و بهتر از هر کس به ساختار روحی و جسمی و صلاح و فساد ما آشناست و هر آن‌چه که در کمال ما و دوری از فساد و انحطاط ما دخیل است، به ما عنایت فرموده.

۴- هدف از خلقت بشر تکامل و سعادت و خوشبختی اوست و به همین جهت خداوند قوانین و مقرراتی وضع کرده و پیامبران و انبیاء معصوم و مصون از خطا و انحراف را نیز جهت ابلاغ این قوانین به سوی خلق فرستاده است.

۵- تمام آن چه در شریعت اسلام آمده، علت، مقصود، حکمت و هدفی دارد، آن چه خدا بدان امر یا از آن نهی کرده است یا حلال و حرام شمرده؛ همگی دارای مقاصد و غایاتی است و اهل علم باید در جست و جوی این مقاصد برآیند و در حد فهم خود آن را درک و اثبات و برای مردم بیان کنند.

محمد بن سنان گوید که امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه وی به او چنین نوشت: «نامه‌ات به من رسید که در آن نوشته‌ای برخی از اهل قبله می‌پندارند که خداوند متعال، هیچ چیز را بنا بر حکمتی حلال یا حرام نکرده است، بلکه (احکام حلال و حرام) همه برای تعبد بندگان است (یعنی هر چه خدا فرموده است بجا آورند یا ترک کنند، از روی تعبد و پذیرش بی دلیل است بی آنکه حکمتی و علتی در آن‌ها باشد). هر کس چنین گفته است سخت گمراه است و آشکارا در زیان، زیرا اگر چنین می‌بود (عکس آن چه هست نیز درست بود، یعنی) درست بود که مردمان را به تعبد فراخواند با حلال قرار دادن حرام‌ها و حرام قرار دادن حلال‌ها، یعنی (به عنوان مثال) عبادت را در این قرار دهد که مردمان نماز نخوانند، روزه نگیرند، هیچ کاری از کارهای نیک انجام ندهند، و خدا و پیامبران و کتاب‌های آسمانی را انکار کنند. (یعنی) ترک عبادت عبادت باشد، و ترک کار نیک کار نیک، و ترک عقیده عقیده ... در صورتی که هرگز چنین نیست و ما این را دریافته‌ایم که آن چه خداوند متعال حلال کرده است به صلاح بندگان و بقای ایشان مربوط است، و آنان (برای زندگی مادی و تکامل روحی) بدان نیاز دارند، و چیزی جایگزین آن نتواند شد. و نیز دریافتیم که آن چه حرام شده است، چیزهایی است که بندگان خدا به آن‌ها نیازی ندارند، بلکه آن‌ها مایه فساد و نابودی و تباهی است.»^۱

۱. جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ أَنْ بَعْضَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُحِلَّ شَيْئًا وَ لَمْ يُحَرِّمْهُ لِعَلَّةٍ أَكْثَرَ مِنَ التَّعَبُّدِ لِعِبَادِهِ بِذَلِكَ قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالًا بَعِيدًا وَ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ ذَلِكَ

و امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤالی در خصوص علت احکام فرموده‌اند:

«هیچ حکمی در اسلام تشریح نشده، مگر به سبب حکمتی.»^۱

۶- خداوند متعال برای این که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند، یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده و پاره‌ای از کارها را منع نموده است که آن حکمت‌ها، مطابق با مصالح حقیقی انسان می‌باشد، به نحوی است که اگر عقل انسان به آن‌ها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است. بر اساس نظریه صحیح و درست که فقهاء و دانشمندان شیعه بدان معتقدند، احکام خداوند بر اساس مصالح و مفاسد است؛ یعنی اگر انجام عملی دارای منفعت مهم و حیاتی است، آن عمل واجب خواهد بود یا اگر منفعت آن حیاتی نباشد آن عمل مستحب است؛ و اگر انجام عملی، دارای ضرر خطرناک و مهلک باشد، انجام آن حرام؛ و اگر ضرر آن خطرناک و مهلک نبوده، مکروه است؛ و در صورتی که منفعت یا ضرر آن غالب نباشد و مساوی باشد آن عمل مباح است؛ البته منظور از منفعت و ضرر صرف منفعت و ضرر مادی نیست بلکه به معنای عام و گسترده است که به جامعیت و گستردگی ابعاد وجودی انسان می‌باشد.

لَكَانَ جَائِزاً أَنْ يَسْتَعْبِدَهُمْ بِتَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ وَ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ حَتَّى يَسْتَعْبِدَهُمْ بِتَرْكِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ أَعْمَالِ الْبِرِّ كُلِّهَا وَ الْإِنْكَارِ لَهُ وَ لِرُسُلِهِ وَ كُتُبِهِ وَ الْجُحُودِ بِالزُّنَا وَ السَّرِقَةِ وَ تَحْرِيمِ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي فِيهَا فَسَادُ التَّدْبِيرِ وَ فَنَاءُ الْخَلْقِ إِذَا [إِذِ] الْعِلَّةُ فِي التَّحْلِيلِ وَ التَّحْرِيمِ التَّعَبُّدُ لَهَا غَيْرُهُ فَكَانَ كَمَا أَبْطَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ قَوْلَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ صَلَاحُ الْعِبَادِ وَ بَقَاؤُهُمْ وَ لَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهَا وَ وَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَهَا حَاجَةٌ بِالْعِبَادِ إِلَيْهِ وَ وَجَدْنَا مُفْسِداً دَاعِياً الْفَنَاءَ وَ الْهَلَاكَ - علل الشرائع، ج ۲ ص ۵۹۲

۱. عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ شَيْءٌ إِلَّا لِشَيْءٍ - علل الشرائع ج ۱ ص ۸

۷- عدم علم به چرایی حکم دلیل نقص حکم نیست. یعنی اگر کسی نتوانست به حکمت و فلسفه یک حکمی پی ببرد، نباید آن را ناقص دانسته و ردّ کند و همه چیز را با عقل ناقص بشری و بدون زبان وحی الهی، سنجیده و نتیجه بگیرد.

به‌عنوان مثال اگر کسی برای بیماری خود به پزشکی حاذق که در توانایی و علم او شکی ندارد مراجعه نماید و او داروهایی برای درمان دردهایش بنویسد، از او سؤال می‌کند که چرا فلان دارو را نوشته است؟ یا اگر پزشک دارویی تجویز کرد که بیمار از حکمت آن بی‌اطلاع بود، آن را بدون اثر و بی‌فایده تلقی می‌کند؟! و دارو را مصرف نمی‌نماید!؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَاللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَ يُدَبِّرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَفْتَرِحُهُ إِلَّا فَسَلَّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ -

ای بندگان خدا! شما همچون بیمار و پروردگار جهانیان مانند طیب است، و صلاح مریض در آن چیزی است که طیب آن را می‌آموزاند و عاقبت اندیشی می‌کند، نه در تمایلات مریض و خواسته‌های بی‌جایش، پس تسلیم امر خدا باشید تا رستگار شوید.»^۱

۸- وقتی که گفته می‌شود در احکام، مصالح و مفسد در نظر گرفته شده نباید فوری فواید و مضارّ جسمی و بهداشتی و خلاصه خواص مادی در ذهن خطور کند، بلکه فواید جسمی، روحی، فردی، اجتماعی و هر نوع فایده‌ی دیگر که فرض شود همه در احکام الهی منظور گردیده است و بر اساس آنها احکام صادر شده است.

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ج ۱ ص ۴۲ - عدة الداعی و نجاج الساعی ص ۳۷ - إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی) ج ۱ ص ۱۵۳ - البرهان فی تفسیر القرآن ج ۱ ص ۳۴۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۴ ص ۱۰۷ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۳ ص ۱۷۷

اقسام حکمت و فلسفه احکام

احکام از حیث ذکر فلسفه آنها و یا درک عقل بشری به چهار قسم تقسیم می‌شوند.

الف) احکامی که از اول فلسفه آن بر همه آشکار بوده و مردم همه به تناسب معلومات خود چیزی از آن درک می‌کردند مانند، تحریم دروغ، خیانت، تهمت، قتل نفس، سرقت و امر به عدالت، نیکی به پدر و مادر و... منتها برای این که مردم را به صورت عمومی موظف به انجام آنها کنند شکل تشریحی به آن بخشیده‌اند.

ب) احکامی که فلسفه آن بر توده مردم آشکار نبوده و در متن قرآن و روایات اشاراتی به آن شده است؛ به‌عنوان مثال شاید مردم آن عصر از فلسفه سه‌گانه روزه (اخلاقی، اجتماعی، بهداشتی) با خبر نبوده‌اند، به همین دلیل در قرآن در یک جا اشاره به تأثیر اخلاقی آن کرده و می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ -

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.» (بقره/۱۸۳)

و در مورد دیگر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

« صُومُوا تَصِحُّوا » « روزه بگیرید تا سالم گردید.»^۱

و در جایی دیگر امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

« لَيْسَتَوِي بِهِ الْفَقِيرُ وَ الْعَنِي - برای این که فقیر و غنی در آن یکسان گردند.»^۱

۱. (الدعوات (للراوندي) / سلوة الحزين النص ۷۶

ج) احکامی که با گذشت زمان پرده از فلسفه و اسرار آنها برداشته شده و بشر با پیشرفت علم به آنها دست یافته است، مثل اثرات زیان بار و سنگین مشروبات الکلی که هم به روح و جسم هر انسان و هم بر اجتماع اثرات منفی دارد و یا زیان های اخلاقی، اقتصادی رباخواری که بر هیچ کس پوشیده نیست.

د) احکامی هم هست که نه در آغاز، فلسفه آنها روشن بوده و نه در متون چیزی درباره آنها گفته شده و نه پیشرفت علم در کشف آنها ثمری داشته، مانند تعداد رکعات در نمازها و این که واقعاً چه سری در به جا آوردن نماز به این گونه هست، یا حد نصاب اجناس نه گانه زکات و یا بعضی از مناسک حج در این سری قرار دارند .
امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرموده اند:

« إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نِسْيَاناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا - خداوند از بیان چیزهایی ساکت ماند و بیان نکرد و این کار از روی فراموشی نبوده، شما نیز (هر جا که خدا ساکت مانده) خود را به مشقت نیندازید.»^۲
در این خصوص گاهی ائمه علیهم السلام از تفحص درباره ی حکم منع فرموده اند؛ مانند گفت و گویی که بین امام صادق علیه السلام و ابان بن تغلب درباره ی دیه عضو در گرفت.

راوی از امام علیه السلام درباره ی دیه قطع انگشت می پرسید که تا قطع سه انگشت، دیه مرد و زن مساوی است؛ ولی در انگشت چهارم، دیه زن نصف می شود.

۱. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عِلَّةِ الصِّيَامِ قَالَ الْعِلَّةُ فِي الصِّيَامِ لَيْسَتْ وَبِهِ الْفَقِيرُ وَالْغَنِيُّ -

علل الشرائع ج ۲ ص ۳۷۸

۲. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص ۴۸۷ ؛ حکمت ۱۰۵

راوی با تعجب علت را پرسید و آن را با سه حکم قبل مقایسه کرد. امام با قاطعیت او را از قیاس و استدلال‌های غیرقطعی ذهنی، که راه به جایی نمی‌برد، منع کرده و فرمودند: «يَا أَبَانُ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ - ای أبان تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که سنت چنانچه با قیاس سنجیده شود دین نابود خواهد شد.»^۱

۱. عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إصْبَعًا مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا قَالَ عَشْرَةٌ مِنَ الْإِبِلِ قُلْتُ قَطَعَ اثْنَيْنِ فَقَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ قَطَعَ ثَلَاثًا قَالَ ثَلَاثُونَ قُلْتُ قَطَعَ أَرْبَعًا قَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ فَيَقْطَعُ أَرْبَعًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ إِنَّ هَذَا كَانَ يَبْلُغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُولُ الَّذِي قَالَهُ شَيْطَانٌ فَقَالَ مَهَلًا يَا أَبَانُ هَكَذَا حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُعَاقِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلْثِ الدِّيَةِ «۱» فَإِذَا بَلَغَتْ الثُّلُثَ رَجَعَتْ الْمَرْأَةُ إِلَى النُّصْفِ يَا أَبَانُ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ

أبان بن تغلب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می‌فرمائید در مورد اینکه مردی انگشتی از انگشتان زنی را قطع کند، دیه آن چه مقدار است؟ فرموده: ده شتر، عرض کردم: چنانچه دو انگشت را ببرد چه مقدار می‌پردازد؟ حضرت فرمود: بیست ناقة، گفتم: سه انگشت؟ فرمود: سی شتر، گفتم اگر چهار انگشت او را ببرد؟ فرمود: بیست ناقة، گفتم: سبحان الله، سه انگشت را می‌برد سی شتر، و چهار انگشت را می‌برد بیست شتر!! چنین چیزی هنگامی که در عراق بودیم به گوش ما رسید از گوینده‌اش بیزار می‌جستیم، و می‌گفتیم این را شیطان گفته است،

فرمود: آرام باش شتاب نکن ای أبان این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم خدا را بیان کرده است که زن دیه‌اش برابر مرد است تا به یک سوّم دیه کامل برسد، و چون به یک سوّم رسید، زن دیه‌اش به نصف مرد باز می‌گردد، ای أبان تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که سنت چنانچه با قیاس سنجیده شود دین نابود خواهد شد. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۱۸

چرا حکمت برخی احکام بیان نشده است

۱- پرورش روح بندگی در انسان

خداوند می‌خواهد روح تعبد و عبودیت را در انسان تقویت کند. اگر کسی بخواهد بندگی خدای متعال را بکند، مگر ندانستن این که چرا نماز صبح دو رکعت است و نماز ظهر چهار رکعت؟ خللی به بندگی او وارد می‌کند؟! اگرچه همین عدد رکعات نماز نیز از یک چرایی برخوردار است اما شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین چرایی آن این است که خداوند می‌خواهد انسان را بیازماید و روح بندگی را در او شکوفا نماید؛ یعنی انسان بگوید من به حکیم بودن خدای خود باور دارم، می‌دانم که او بی‌هوده دستوری را نمی‌دهد. من تسلیم اویم و این اعمال را انجام می‌دهم اگر چه ندانم که برای چه نماز صبح را باید دو رکعت بخوانم و نماز ظهر را چهار رکعت.

۲- اخلاص در عمل

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

« وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - مَنْ جَنَّ وَ انْسَ رَا نِيَا فَرِيْدَمْ جَزْ بَرَايَ اَيْنَ كِهْ عِبَادَتَمْ كِنَنْد. (وَ از اَيْنَ رَاهْ تَكَاْمَلْ يَابَنْدْ وَ بَهْ مَنْ نَزْدِيْكَ شَوْنَد) » (ذاریات/۵۶)

کلمه « لِيَعْبُدُونِ » از ریشه عبد می‌باشد و معنای عبادت هم اطاعت از خداوند است. زیرا هر عمل عبادی مانند نماز، زکات، روزه و... اطاعت از دستور خداست. پس هدف از خلقت جن و انس این است که از اوامر خداوند اطاعت کنند. همچنین فرموده است:

« وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا -

او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید؛ و عرش (حکومت) او، بر آب قرار داشت؛ (به‌خاطر این آفرید) تا شما را بیازماید که کدام‌یک عمل‌تان بهتر است. » (هود/۷)

و نیز فرمود:

« الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا -

آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر

عمل می کنید. » (ملک/۲)

همچنین فرموده است:

« إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا -

ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که

کدامین شان بهتر عمل می کنند. » (کهف/۷)

در سه آیه آخر علاوه بر اطاعت از خداوند، بهتر عمل کردن (به معنای صحیح تر

انتخاب بهترین عمل) هدف از خلقت ذکر شده است.

بهترین عمل نیز وقتی حاصل می گردد که انسان عمل را فقط برای خدا و اطاعت

از فرمان او انجام دهد.

به عنوان مثال وقتی ما بدانیم گوشت خوک برای ما ضرر دارد شاید به دلیل ضرر

آن گوشت خوک را نخوریم یا لاقلاً این مطلب علاوه بر دستور خدا در تصمیم ما

دخیل باشد، ولی وقتی از ضرر آن مطلع نباشیم فقط و فقط برای اطاعت از دستور او

خوردن آن را ترک می کنیم. و دومی به اخلاص بسیار نزدیک تر است.

خداوند وقتی حضرت آدم و حوا را در بهشت قرار داد همه چیز را برای آنان حلال

کرد ولی برای آزمایش آنان فرمود که به درختی نزدیک نشوند و هیچ دلیلی برای

نزدیک نشدن به درخت برای آنها مطرح نفرمود. تنها به آنان فرمود که اگر از این

دستور اطاعت نکنند از ظالمین خواهند بود. این برای آن بود که میزان اطاعت آنها

از خویش را بیازماید.^۱

« وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - وَ گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد.» (بقره/۳۵)

۱. در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

الف) آنچه آدم مرتکب شد "ترک اولی" و یا به عبارت دیگر "گناه نسبی" بود نه "گناه مطلق".

گناه مطلق گناهی است که از هر کس سرزند گناه است و درخور مجازات (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نیست، آن‌ها باید از این اعمال چشم‌پوشند، و به کار مهم‌تر پردازند، در غیر این صورت ترک اولی کرده‌اند، فی‌المثل نمازی را که ما می‌خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی‌حضور قلب می‌گذرد درخور شان ما است، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر و علی ص نیست، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است. آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه "مکروه" بود.

ب) نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است، یعنی همانند دستور طیب که می‌گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می‌شوی، خداوند نیز به آدم فرمود اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنا بر این آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.

ج) اساساً بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت. (تفسیر نمونه ج ۱ ص ۱۸۸)

« وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود! » (اعراف/۱۹)

« وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا - پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم. » (طه/۱۱۵)

۳- کم طاقتی بندگان

بیان تمام اسرار احکام برای انسان‌هایی که بسیاری از حقایق علمی هنوز برای شان کشف نشده، مانند گفتن معما است، که چه بسا موجب تنفر شنوندگان گردد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

« النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا - مردم، دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند! »

به همین دلیل اولیاء الهی در حد فهم انسان‌ها به بعضی از فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام اشاره نموده‌اند.

نتیجه این‌که:

تمام دستوراتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده است، قطعاً دارای فوائد و مصالح و مفاسدی است که رهرو را به سعادت و کمال خواهد رساند و هدف از دین و شریعت، آراستگی انسان‌ها به خوبی‌های و اجتناب از زشتی‌ها است و این هدف با عمل به شریعت به دست می‌آید، حتی اگر افراد فلسفه و حکمت احکام را ندانند. لذا مشروط ساختن اطاعت و پیروی از احکام شرعی، به پی بردن به اسرار و فلسفه احکام، سخنی ناروا خواهد بود.

مصادیقی از فلسفه و حکمت احکام

این بحث را با ذکر چند نمونه از روایات و پاسخ‌های مرتبط با فلسفه و حکمت احکام به پایان می‌بریم.

حکمت وجوب نماز

هشام بن الحکم، چنین نقل می‌کند: «درباره حکمت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردم و به محضرش عرض کردم چگونه خداوند، نماز را واجب ساخته است با این که این عبادت، مردم را از برآوردن نیازمندی‌هایشان باز می‌دارد و بدن‌هایشان را به رنج می‌اندازد؟!»

حضرت فرمود: «در آن، اسرار و عللی است. توضیح آن، این است که اگر مردم به حال خود واگذار شده بودند و فقط کتاب خدا در دستشان باقی می‌ماند، حالشان همچون حال مردمان اوّل می‌شد؛ زیرا آنها دین را اخذ کردند و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فرا خواندند و با آنها به مقاتله نیز پرداختند؛ ولی پس از رفتن از این دنیا، اسمشان از یادها رفت. خداوند تبارک و تعالی اراده کرده است که دین، آیین و امر محمد صلی الله علیه و آله وسلم فراموش نشود و بدین سبب، نماز را بر امتش واجب کرد. مردم در این نماز، هر روز، پنج بار با صدای بلند نام پیامبر را می‌برند و با انجام افعال نماز، خدا را عبادت می‌کنند. بدین ترتیب از آن حضرت غافل نمی‌شوند و وی را فراموش نمی‌کنند و در نتیجه ذکر او کهنه نمی‌شود.»^۱

همچنین امام رضا علیه السلام در پاسخ به رمز واجب شدن نماز، چنین مرقوم فرموده است: «علت واجب شدن نماز امور ذیل است: اقرار به ربوبیت حق عزوجل و خلع انداد و اضداد، ایستادن در مقابل جبار جل جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه،

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹

خضوع و اعتراف به گناه و درخواست عفو از آنها، گذاردن صورت در هر روز، پنج بار روی خاک برای تعظیم و بزرگداشت حق عزوجل، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش، راغب و طالب بودن در زیادی دین و دنیا، انزجار از غیر خدا و مداومت به ذکر حق عزوجل در شب و روز تا بدین ترتیب، بنده؛ سید، سرور، مدبر و خالق خود را فراموش نکرده و طغیان نکند. فایده به یاد پروردگار بودن، آن است که شخص، از معاصی منجر می‌شود و از انواع فساد کناره می‌گیرد.^۱

حکمت وجوب غسل جنابت

به‌طور کلی فلسفه غسل، نظافت بدن است که لزوم آن بر هیچ کس مخفی نیست. در علل الشرایع و عیون اخبارالرضا علیه‌السلام از امام هشتم علیه‌السلام نقل شده است که ایشان در پاسخ به محمدبن سنان درباره‌ی فلسفه این کار فرمودند که غسل، سبب پاکیزگی جسمی و روانی است. در حدیثی از حضرت رضا علیه‌السلام چنین نقل شده است:

«مردم به انجام غسل جنابت امر شده‌اند؛ اما امر نشده‌اند که پس از قضای حاجت (توالت رفتن)، غسل کنند؛ در صورتی که آن (خروج مدفوع) نجس‌تر و پلیدتر از [خروج منی و] جنابت است؛ [دلیل غسل نکردن برای خروج مدفوع آن است که] جنابت از ذات انسان حادث و از همه بدن خارج می‌شود؛ اما مدفوع آدمی از ذات انسان به وجود نمی‌آید و جز این نیست که غذا از مجرای، وارد [معدده] می‌شود و از مجرای دیگری خارج می‌شود.»^۲

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹ و ۵۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۰

یافته‌های دانشمندان این دوران نیز مؤید چنین امری است که در فرمایش امام علیه‌السلام اشاره شده است. طبق تحقیقات، در بدن انسان، دو سلسله اعصاب خودمختار وجود دارد که تمام فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کنند. این اعصاب عبارتند از: اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک. این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه‌های داخلی و خارجی گسترده شده‌اند. وظیفه اعصاب سمپاتیک، تند کردن و به فعالیت واداشتن قسمت‌های مختلف بدن و وظیفه اعصاب پاراسمپاتیک، کند کردن فعالیت آن‌هاست. در واقع، یکی نقش گاز اتومبیل و دیگری، نقش ترمز را دارد. تعادل این دو دسته اعصاب سبب می‌شود دستگاه‌های بدن، به‌طور متعادل کار کنند.

گاهی جریان‌هایی رخ می‌دهد که این تعادل را بر هم می‌زند؛ از جمله این جریان‌ها مسئله شهوت یا اوج لذت جنسی است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد. در این موقع، سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد. این موضوع، ثابت شده است که از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار وادارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند، تماس آب با بدن است. از آن‌جا که تأثیر شهوت بر تمام اعضای بدن به‌طور محسوسی دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن به هم می‌خورد، دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته و در پرتو اثر حیات‌بخش آن، تعادل کامل، میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار شود.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۹۲ و ۲۹۳

فلسفه حرمت مسکرات

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «خداوند شراب را حرام کرد به این دلیل که در آن مفساد است از آن جمله سبب تغییر قوه عاقله و خرد شراب خواران است در نتیجه آن وادار کردن آن‌ها را بر انکار خدای عزوجل است و نیز دروغ بستن بر خدا و رسولش و سایر محرمات دیگر که خدا و رسولش منع کرده‌اند مانند؛ قتل، تهمت‌های ناروا، زنا و نگه نداشتن خود از هر چیز حرام. به همین دلیل حکم کردیم هر مست کننده‌ای از مشروبات حرام است. پس هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد و ما را دوست دارد و ادعای محبت ما را می‌کند باید دوری کند، زیرا که میان ما و شراب‌خوار نسبتی نیست.^۱

فلسفه حرمت گوشت خوک

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «(گوشت) خوک حرام شده است زیرا او بدچهره و نکوهیده است و خدا آن را مایه عبرت گرفتن خلق آفریده تا بترسند (از شهوترانی و بی‌بندوباری که موجب این می‌شود که خداوند صورت زیبای بشری را از ایشان گرفته و به صورت خوکشان کند و مسخ شوند) و نیز خوک را در بین بشر گذارد تا دلیلی برای گذشتگانی که به این صورت درآمده بودند باشد^۲ و (علت دیگر) این که خوراک

۱. عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۹۸

۲. قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَتُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ - بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداش‌شان نزد خدا برتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده)، و از آن‌ها، میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند؛ موقعیت و محل آن‌ها، بدتر است؛ و از راه راست، گمراه‌ترند. (مائده/۶۰)

خوک پلیدترین پلیدی‌ها و کثیف‌ترین کثافت‌هاست.^۱

در این حدیث شریف امام هشتم علیه‌السلام به دو جنبه از فلسفه‌های حرام بودن گوشت خوک اشاره می‌فرماید: از جنبه‌ی اخلاقی و از جنبه‌ی بهداشتی.

اما از جنبه اخلاقی این که: در علوم طبیعی ثابت شده که هر حیوانی دارای صفاتی است که این صفات از طریق غده‌ها و تراوش آن‌ها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد. خوردن گوشت خوک باعث می‌شود در انسان اخلاق خوک تولید شود زیرا خوک سمبل بی‌غیرتی و بی‌ناموسی است که هیچ‌گونه ادبی در زناشویی ندارد و خود اروپاییان که از گوشت خوک بیشتر استفاده می‌کنند این‌را می‌دانند و حتی اگر بخواهند کسی را به بی‌غیرتی دشنام دهند او را به نام خوک می‌خوانند و این یکی از بزرگ‌ترین ناسزاهای آنان است.

و اما از جنبه بهداشتی: این که این حیوان هرگونه کثافتی را پیدا کند می‌خورد و گاهی نیز از فضولات خودش تغذیه می‌کند و در نتیجه وجودش سراپا آلودگی است و به همین دلیل ثابت شده است که گوشت این حیوان دارای انگل‌های بسیار خطرناکی است.^۲

منابع جهت مطالعه بیشتر

علل الشرایع، مرحوم شیخ صدوق (ره)

وسائل الشیعه، مرحوم شیخ حرعاملی در آغاز هر فصل غالباً بابتی برای بیان فلسفه احکام ذکر کرده است.

فلسفه احکام اسلامی از نظر علم امروز، محمد جواد نجفی
تجلی حکمت در فلسفه پزشکی احکام، محمد عزیز حسامی
فلسفه اسرار احکام، محمد وحیدی

۱. عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۴۸۵

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۶